

بخش بیست و سوم سفرای زمان‌های گذشته در دربار ایران

از زمانی که کتاب‌های تاریخ در مورد ایران نوشته شده، اکثراً در فصول اول آن، بخشی به سفرای دول خارجی که به دربار ایران اعزام شده‌اند، اختصاص یافته است. برخی از این سفراء، نقش مهمی در تاریخ ایران داشته‌اند. از آنها با آغوش باز استقبال شده و با میهمان‌نوازی خاص ایرانیان پذیرائی شده‌اند. البته میزان میهمان‌نوازی‌ها به قدرت کشور متبوع سفرا بستگی داشت. حتی در اشعار قدیم و داستان‌های کودکان هم از این سفرا یاد شده و چگونگی استقبال پرشکوه دربار از فرستادگان در آنها منعکس گشته است. داستان‌هایی در مورد نشستن آنها در کنار شاه و پذیرائی شدن با خوردنی‌های کمیاب و گرفتن هدیه‌هایی هنگام مراجعت نوشته شده است. این هدایا اغلب اسب‌های اصیل و لباس‌های زربفت بود. به ندرت کتابی تاریخی و یا داستانی، چه قدیمی و چه جدید در مورد ایران پیدا می‌شود که در آنها از این ایلچی‌ها، برای اعلان جنگ و صلح، باز شدن راه‌های تجاری، وصلت با دربار یا نظایر آن نامی برده نشده باشد. در مجموع این داستان‌ها به قدری زیاد می‌باشند که در یک کتاب نمی‌گنجند.

در نظر دارم در این فصل، مختصری در مورد هیئت‌های اعزام شده از طرف چند کشور آسیایی و اروپائی به دربار ایران در زمان‌های مختلف را بیان کرده و طرز استقبال و پذیرائی از آنها را بازگو نمایم. خواننده متوجه خواهد شد که مراسمی که امروزه برای استقبال از سفرای دول خارجی در ایران انجام می‌شود، در طول سالیان سال با اندک تغییری، از زمان شاهان باستانی ایران به یادگار مانده است.

در دربار شاهان باستانی ایران پذیرائی از سفرا بسیار مهم بود. پادشاهان از این موقعیت استفاده می‌کردند تا در سایه آن روابط با سایر ممالک را بهبود بخشند. این داستان‌ها فقط در ورق‌های زرد شده تاریخ یافت نمی‌شوند و به‌روی سنگ مرمر کاخ‌شاهان هخامنشی^۱

۱. Akaemenidi هخامنشیان دودمان پارسی که از ۵۵۰ تا ۳۳۰ پ م در ایران پادشاهی می‌کردند. تبار آنها به هخامنش سرکرده طایفه پاسارگاد، یکی از طوایف پارسیان می‌رسد. در ابتدا پادشاه پارس و سپس انشان بودند ولی با شکستی که کوروش بزرگ بر ایشتوویگو واپسین پادشاه ماد وارد ساخت و پس از فتح لیدیه و بابل، پادشاهی هخامنشیان تبدیل به شاهنشاهی بزرگی شد. از این رو کوروش بزرگ را بنیانگذار شاهنشاهی هخامنشی می‌دانند.

هم نقش بسته‌اند. هیچ مسافری این آثار متأثر کننده را که با گذشت هزاران سال در مقابل باد، باران، خرابکاری‌ها و زلزله‌ها مقاومت کرده‌اند، به راحتی فراموش نمی‌کند. در دیوار مرمرین پله‌هائی عظیم که به کاخ خشایارشا^۱ می‌رسد در یک طرف، مراسم بار خاص شاه برای ایرانیان و اهالی ماد^۲ نقش شده و در طرف دیگر نمایندگانی از اهالی تمامی ملیت‌های تحت سلطه وی در حال بالا رفتن از پله‌ها هستند. در عوض نگهبانان مسلح به نیزه، کمان و ترکش در این تابلوسنگ، در زمان‌های باستان سربازانی می‌ایستادند تا با رسیدن سفرای ملت‌های تحت فرمان شاه، ادای احترام کنند. در حالی که درباریان با لباس‌های ایرانی و مادی با چین‌های فراوان و آستین‌های گشاد به تصویر کشیده شده‌اند، نمایندگان سایر ملل تحت سلطه خشایارشا لباس‌های محلی خود را به تن داشته و هدایائی برای شاه شاهان در دست دارند. گروهی با لوازم کشاورزی مانند سبدهای میوه آمده‌اند و گوسفندانی با خود به همراه دارند. برخی دیگر با سینی‌ها، جام‌ها و تنگ‌ها که چند لحظه دیگر آنها را در مقابل شاه قرار خواهند داد، دیده می‌شوند. احتمالاً خشایارشا با تراش این تابلوسنگ‌ها در نظر داشت با اندکی اغراق، به مردم زمان خود و آیندگان نشان دهد که چه ملیت‌های متعددی تحت فرمان او بودند. همزمان دیده می‌شود که او فرستادگان را با احترام به حضور می‌پذیرفت و سفر با نظم و ترتیب خاصی از پله‌های کاخ بالا می‌رفتند.

بدون شک در آن ایام، پذیرش فرستادگان دول مختلف، جزئی از برنامه دربار بود. کوروش^۳ شاه جوان هخامنشی در مورد مملکت پدران خود می‌گوید "از ممالک نواحی یخ‌های منجمد تا کشور آفتاب و آنچه در بین آنهاست تحت کنترل ساتراپ‌ها می‌باشد". عظمت مملکت ایران به اندازه‌ای بود که خشایارشا دستور داد این جملات غرورآمیز بر سردر دروازه تخت‌جمشید حک شود. "هورامزدا بزرگ است، زمین را آفرید، آسمان را آفرید، انسان را آفرید، لذت را برای انسان آفرید، خشایارشا را شاه کرد، تنها شاه فرای شاهان دیگر، تنها قدرتمند فرای سایر قدرتمندان، منم خشایارشا، شاه بزرگ، شاه شاهان، پادشاه کشورهای پرجمعیت، پادشاه سرزمین بزرگ تا انتهای ممالک دوردست، فرزند داریوش هخامنشی".

در مورد شاهان هخامنشی حتی تاریخ‌نویسان غیرایرانی هم مطالبی از خود به جای

۱. Xrexes چهارمین شاهنشاه هخامنشی، تولد ۵۱۹، درگذشت ۴۶۵ پ م، پدرش داریوش بزرگ و مادرش آتوسا دختر کوروش بزرگ بود. او از ۴۸۵ تا ۴۶۵ پ م پادشاه ایران بود و فتوحات متعددی از جمله فتح یونان داشت.

۲. نام قومی آریائی که در هزاره اول پیش از میلاد به سرزمین‌های بخش غربی فلات ایران مهاجرت کردند. مادها پایه‌های نخستین شاهنشاهی ایران را بین سال‌های ۷۲۸ تا ۵۵۰ پ م بنیاد نهادند. اولین پادشاه ماد دیاکو و آخرین آنها ایشتویگو بود که در سال ۵۵۰ پ م از کوروش بزرگ شکست خورد.

۳. Cyrus کوروش دوم یا کوروش بزرگ، تولد ۵۷۶، درگذشت ۵۲۹ پ م، شاهنشاه از ۵۵۹ پ م، اولین شاهنشاه هخامنشی، به خاطر بخشندگی، لوحه حقوق بشر، پایه‌گذاری نخستین دولت چند ملیتی و بزرگ جهان، آزاد کردن برده‌ها، احترام به ادیان و کیش‌های گوناگون در جهان معروف می‌باشد.

گذاشته‌اند. در بخش یک فصل اول کتاب استر^۱ آمده است "اخشورش^۲ در قدرت است، از هند تا انتهای کوز، قدرتمند ۱۲۷ ایالت".

هیچ‌کس به جز شاهان هخامنشی قدرت فرمانروایی بر چنین مملکتی را نداشت. بیهوده نیست که بجز امیران مناطق تحت سلطه آنها، دول خارجی هم نمایندگانی به دربار آنها اعزام می‌کردند تا از پله‌های تالار تخت و تاج بالا روند". امرای تحت اختیار شاهان هخامنشی همواره از فرامین آنها اطاعت نمی‌کردند و مسافت طولانی تا دربار، باعث می‌شد آنها هنگام سرکشی، از امنیت نسبی برخوردار باشند. هرگاه پادشاه جدیدی به قدرت می‌رسید، شورش در ممالک دور دست آغاز می‌شد.

داریوش اول^۳ (۵۲۱ تا ۴۸۵ پیش از میلاد) به مدت شش سال با امرا و شاهان زیر دست خود به ویژه با امرای ارمنستان، مادها و بابل^۴ که قوی‌ترین آنان بودند به جنگ و جدال مشغول بود.

در مورد این جنگ‌ها که اکثراً قوای ایران با مشکلاتی مواجه بود، داریوش سنگ نوشته‌ای در بیستون به زبان‌های پارسی، مادی-شیتی و بابلی به جای گذاشته است. این کوه ۱۵۰۰ فوتی صخره‌ای عمودی دارد و سنگ‌نوشته‌های زیادی در اطراف آن به دست آمده است. سنگ‌نوشته فوق در سینه کوهی در منطقه‌ای که آثار باستانی فراوانی به ویژه از زمان ساسانیان^۵ به جای مانده به یادگار حک شده است.

داریوش دستور داد صخره‌ای به ارتفاع ۳۰۰ فوت را مسطح کرده و این تابلو سنگ را حک کنند. این تابلو ۱۲ نفر را نشان می‌دهد که ایستاده‌اند و خود داریوش که بلندتر از سایرین می‌باشد نفر اول است. او پای خود را به گردن یاغی شکست خورده‌ای به نام

۱. Ester یکی از بخش‌های عهد عتیق و تنخ یهودی که به ملکه شدن یک دختر یهودی و تلاش او برای جلوگیری از کشتار یهودیان به دستور همان وزیر اخشورش اشاره دارد. نویسنده و تاریخ نگارش این کتاب معلوم نیست. بیشتر نام‌هایی که در این کتاب به کار رفته، نام‌های سامی و عبری و نه نام‌های ایرانی است. تاکید نویسنده بر ۱۲۷ ایالت شاهنشاهی ایران با واقعیت تاریخی بیست ساتراپی در تضاد است. این تضاد احتمالاً به دلیل ناآگاهی نویسنده از تاریخ ایران بوده است.

۲. Ahasverus نام خشیارشا یا اردشیر هخامنشی در زبان‌های سامی

۳. داریوش بزرگ، پسر ویشتاسپ و سومین پادشاه هخامنشی، تولد ۵۴۹، درگذشت ۴۸۵ پ م، مدت سلطنت ۳۶ سال از ۵۲۱ تا ۴۸۵ پ م، در یکی از سنگ‌نوشته‌های او آمده است که "اهورامزدا کشور مرا از لشکر دشمن، خشکسالی و دروغ پاس دارد".

۴. یکی از تمدن‌های باستانی منطقه میان‌رودان در کنار رود فرات که حاصلخیزی زمین‌های اطراف آن باعث پیدایش اولین تمدن‌های شهرنشین در این منطقه شده است. قدمت بابل به ۴۰۰۰ سال می‌رسد. امپراتوری قدرتمند بابل در سال ۵۳۹ پ م به دست کوروش بزرگ گشوده شد و پادشاه مغلوب آن، نبونعید یا نبونیدوس به کرمان تبعید گشت. ساتراپ بابل بخشی از شاهنشاهی هخامنشی و ثروتمندترین ساتراپ‌ها شد. باغ‌های آویزان آن یکی از عجایب هفتگانه است.

۵. Sasanid نام خاندان شاهنشاهی ایرانی که از سال ۲۲۴ تا ۶۳۵ م بر ایران فرمانروایی کردند. بنیان این شاهنشاهی یکپارچه را اردشیر بنا کرد. شاهنشاهان ساسانی بر پهنه بزرگی از آسیای غربی چیرگی یافته و ایران را به زیر فرمان یک دولت در آوردند. با شکست یزدگرد سوم از اعراب در جنگ نهاوند و مرگ او به دست آسیابانی در سال ۶۵۱ م، سلسله ساسانی پس از حدود ۴۱۸ سال منقرض گشت.

گنومات^۱ نهاده است. پشت سر وی پرچمدار شاه، گبریاس^۲ و پشت سر او کماندار و ترکش‌دار شاه به نام اسپاجانا^۳ ایستاده‌اند. در مقابل او، که دست راست خود را بلند کرده و کمانی در دست چپ خود دارد، ۹ نفر از اشرار ایستاده‌اند که ۱۹ بار در مقابل سپاه شاه ایستادگی کرده بودند. دست آنها در پشت و گردن آنها با طنابی به هم بسته شده است. بالای سر آنها علامت مذهبی هخامنشیان^۴ دیده می‌شود. نام تمامی یاغی‌ها در زیر این تصویر حک شده است. سنگ‌نوشته‌های بیستون، کمک فراوانی به پی بردن به تاریخ باستانی ایران کرده‌اند.

در کتاب معروف شاهنامه فردوسی (متولد ۱۰۱۰ میلادی) که به نظم سروده شده و آن چنان که از نام آن پیداست داستان‌هایی در مورد فرستادگان کشورهای خارجی آمده و راجع به بار یافتن سفرای ممالک مختلف در دربار پادشاهان ایران، مطالبی نوشته شده است. اگر چه این شاعر میهن‌پرست، مطالبی در مورد شاهانی که وجود خارجی نداشته‌اند و اتفاقاتی که هرگز به وقوع نپیوسته را به نظم در آورده، اما در چندین مورد نوشته‌های او با اتفاقات کتاب مذهبی قدیمی ایرانیان، اوستا و دین زرتشت^۵ همخوانی دارد ولی از نظر تاریخی باید به آنها با دیده احترام نگریست.

فردوسی در جائی بار یافتن سام^۶ پهلوان اسطوره‌ای ایران به دربار منوچهر^۷ شاه باستانی را چنین بیان می‌کند. "سام به نزدیک بارگاه رسید و از اسب به زیر آمد و شاه با بار خاص وی موافقت نمود. تا دیده سام به شاه افتاد زمین ادب بوسه زد و نزدیک شد. منوچهر که تاجی از یاقوت بر سر داشت از تخت عاج خود به پا خاست، سام را در کنار خود نشاند و آنچنان که شایسته او بود از او تجلیل کرد. آنگاه شجاعت او را تحسین کرد و

۱. Gaumata گوماته‌مغ یا بردیای دروغین، مغی بود که در سال ۵۲۲ پ م در غیاب کمبوجیه که به مصر لشکرکشی کرده بود به عنوان بردیا، برادر وی بر تخت نشست. داریوش بزرگ به کمک دیگر نجبای پارسی گنومات را اسیر کرد و خود بر تخت شاهی نشست.

۲. Gobryas گوبریوه نام یک یا چند تن از سرداران هخامنشی بود. یکی از آنها در زمان کوروش بزرگ از سرداران ارتش ایران بود و در فتح بابل نقش به سزائی داشت. او پس از کوروش نیزمدار داریوش شد. داریوش پیش از رسیدن به پادشاهی با ارتمبامه دختر او ازدواج کرد.

۳. Aspathines از فرماندهان داریوش و خشایارشا، تولد و مرگ بین ۵۵۰ تا ۴۵۰ پ م، نام او به معنی دلداة اسب است.

۴. فرَوهر، از دوران پیش از شاهنشاهی هخامنشیان نگاره فرور نشانۀ نماد میهنی و مذهبی ایران‌زمین بوده و آدمی را در میان بال‌های شاهین تیز چنگ و بلند پروازی نشان می‌دهد.

۵. Zoroaster

۶. از قهرمانان افسانه‌ای، پسر نریمان، پدر زال و پدر بزرگ رستم، او از تبار گرشاسب پهلوان اسطوره‌ای ایران است.

۷. در شاهنامه پسر پشنگ، برادرزاده فریدون و نوه ایرج بود و پس از مرگ فریدون به پادشاهی رسید. فریدون دختر یکی از کنیزکان خود را در نهان پرورش داد و به همسری برادرزاده خود پشنگ در آورد. از ایشان پسری به دنیا آمد که منوچهر نام گرفت. او به کین‌خواهی نیای خویش به همراه پهلوانانی چون کارن پسر کاوه آهنگر، سام، نریمان و گرشاسب بر لشکریان سلم و تور تاخت و نخست تور و سپس سلم را از پای در آورد. منوچهر یکصد و بیست سال پادشاهی کرد.

از زحمات فراوان او قدردانی نموده، از مشکلات فراوان وی احساس تأسف کرد. سپس درباره جنگجویان دشمن و دیوهای قدرتمند مازندران سوالاتی کرد و سام تمام ماجرا را شرح داد. شاه پس از شنیدن سخنان سام از خوشحالی سر به آسمان می‌سائید و از شوق سرکوب دشمن و آزادی میهن غرق در سرور شد.

شاه، که جهان را خالی از دشمنان می‌دید دستور داد شراب آورده شود و بساط عیش و نوش و جشن و طرب فراهم گردد. تا سحرگاه از شراب و بزم خسته نشدند. با طلوع آفتاب شاه بار عام داد و امر کرد که دروازه‌های کاخ گشوده شود. مردم دسته‌دسته به دیدار شاه آمدند. سام دلیر رسم ادب به جای آورد و در کنار منوچهر ایستاد. تا خواست از زال^۱ و مهرباب^۲ سخن بگوید، شاه به میان کلام وی پرید و از آن دو به طرز دیگری سخن گفت. شاه گفت "هم اکنون به سمت هندوستان برو و آتشی بر پا کن و تخت و تاج و کاخ‌های مهرباب پادشاه کابل را به آتش بکش". وقتی سام از تفکرات منوچهر آگاه شد و خشم وی را دید، جرأت نکرد در دم پاسخ گوید. بوسه‌ای بر تخت زد و زمین‌ادب را در مقابل شاه که از شوق انتقام می‌سوخت، بوسید و گفت "من آنچه در توان دارم انجام خواهم داد تا از خشم شاه کاسته شده و خواسته‌های وی عملی گردد". آنگاه سام بر اسب نشست و با همراهان خود و اسب‌ها به سوی قصر خود تاخت".

هنگام بار عام منوچهر، پرده از میان برداشته شد و مردم که برای دیدن شاه به کاخ آمده بودند شاه را در میان درباریان دیدند. تالار خسرو^۳ در تیسفون^۴ هم این‌چنین بود و پرده‌ای تالار بار شاه را از محوطه جدا می‌کرد. شاه از دربی در پشت پرده، وارد تالار شده و در جای خود می‌نشست. تاج طلائی با زنجیری از سقف، بالای سر وی آویزان بود. امروزه در تهران هم این رسم کهن پابرجاست. تالار بار شاه به باغی باز می‌شود و به وسیله پرده گرانبھائی که از سقف آویزان است از آن جدا می‌گردد. زمانی که شاه در مراسم نوروز بار عام می‌دهد این پرده به کناری زده شده و تخت شاهی نمایان می‌گردد.

در شاهنامه همچنین در مورد شرفیابی زال فرزند سام به دربار منوچهر هم داستانی به نظم در آمده است. زال در نظر داشت نامه‌ای تقدیم شاه کند. "داستان سفر زال پهلوان به دربار منوچهر نیک‌بخت را بشنو، خوشبخت‌ترین دربار. زمانی که شاه از رسیدن زال.

۱. پهلوان نامی شاهنامه، پدرش سام چون از موی سپید پسرش ترسید زال را در کوه و دشت رها کرد. سیمرغ نوزاد را یافت، به آشیانه خود برد و بزرگ کرد. از این پس سیمرغ یاور زال و پسرش رستم شد. سیمرغ در داستان نبرد رستم و اسفندیار به‌یاری رستم آمد و ترفند نابود کردن اسفندیار را به‌رستم آموخت. ۲. در شاهنامه شاه کابل و جد مادری رستم است. رودابه، دختر مهرباب و همسرش سیندخت، زن زال شد و رستم را به دنیا آورد.

۳. خسرو انوشیروان معروف به انوشیروان دادگر، بیست و سومین شاهنشاه ساسانی، پسر قباد و نوه پیروز است. انوشیروان به عدل و داد معروف بود. ظهور او آغاز درخشان‌ترین دوره عهد ساسانی است. در نزدیک به ۵۰ سال فرمانروایی او از ۵۳۱ تا ۵۷۹ م سرزمین ایران از سند تا دریای سرخ گسترش یافت.

۴. Ktesifon نام یکی از پایتخت‌های باستانی ایران که در کشور عراق امروزی قرار دارد. ایوان‌کسری یا مداین مشهورترین بنای پادشاهان ساسانی در این شهر واقع شده بود.

فرزند سام دلیر و همراهان او آگاه شده و از نیت او برای ملاقات با وی با خیر گشت در صدد برآمد به او بار خاص دهد. همه همراهان شاه به استقبال او رفتند. هنگامی که زال وارد کاخ شد به او گفته شد مستقیماً به حضور شاه رود. او به نزد شاه آمد، زمین ادب را بوسه زد و از پروردگار آرزوی نیکبختی نمود. صورت او چندی بر روی زمین ماند. شاه با مهربانی دل بدو داد و دستور داد او را بلند کرده و با مشک آهو خوشبو کنند. سام دلیر به سمت تخت آمد. شاه قدر قدرت از او سؤال کرد "ای فرزند پهلوان، چگونه زحمت راه را قبول کردی و از باد و خاک گذشتی؟" زال پاسخ داد "به لطف شما همه چیز خوب است و عظمت شما، مانند نوای موسیقی خوش آهنگ می‌باشد". شاه نامه سام را گرفت، تبسمی نمود و سرشار از محبت و عدالت شد. نامه را خواند و آنگاه به سخن درآمد "تو زخم دیرینه‌ای را در روح من گشودی. این نامه که پدر پیر تو از ناراحتی‌های عمیق خود برای من نوشته، مرا پریشان می‌کند. من با تقاضای وی موافقت می‌کنم و به هیچ سخن منفی گوش نخواهم کرد، چه بزرگ باشد و چه کوچک. تمامی خواسته‌های تو را عملی خواهم کرد تا به هدف و مقصود خود برسی زیرا این هدف و مقصود تو است. چندی نزد من بمان تا من در این باره مشورت نمایم".

آشپزان میز طلائی چیدند. شاه، زال را در کنار خود نشانند و دستور داد همه بزرگان دربار سر میز پادشاه مردم حاضر باشند. پس از صرف غذا، برای نوشیدن شراب به تالار تخت و تاج رفتند. پس از خاتمه جشن، زال نشسته بر اسب دهنه طلائی خود، حرکت کرد و آن شب دراز را با قلبی آکنده از نگرانی و دلی آشفته به صبح رساند. سحرگاهان با احترام به خدمت منوچهر رسید. منوچهر نشسته بر تخت شاهی، خوشحال و راضی او را دعا کرد و پس از خروج او از تالار، هنوز هم از وی تمجید می‌نمود. آنگاه شاه از موبدان و منجمین خواست به مقابل تخت شاهی بیایند و در افلاک تقویم کرده و از ستارگان مدد جویند".

چون زال از آزمایش موبدان، سربلند بیرون آمد، نامه‌ای در پاسخ نامه پدر از شاه دریافت کرد. این نامه، سرشار از تعریف و تمجید از وی بود. "ای پهلوان نامجو که همواره در نبردهایت همچو شیران بر دشمن غلبه کرده‌ای، آسمان هرگز کسی به شجاعت تو ندیده، ای که در رزم، بزم، علوم و هوش و زیبایی بی‌نظیری. ای سردار، ای شجاع، ای قهرمان، ای سوارکار که از خود نام و نشانی در جهان باقی گذاشته‌ای، فرزند غیور تو زال که شیرها از شجاعت او درعجبند، این پهلوان و سوارکار ماهر که نامی بس بزرگ از شجاعت خود در جهان باقی خواهد گذاشت، نزد من آمده و مرا از درخواست‌ها و افکار تو، از نقشه‌ها و آرزوهای آگاه کرده و تقاضا دارد من آرامش تو را به تو باز گردانم. من با تمامی خواسته‌های او موافقت کرده و چند روزی در بزم‌ها او را در کنار خود داشته‌ام. اگر شیری طعمه از پلنگ گیرد پلنگ چه تواند کرد جز آنکه نظاره‌گر غرش شیر باشد. من او را با خاطری آسوده راهی کردم. مطمئن می‌باشم که دشمنان وی، قدرت آسیب رساندن به او را ندارند".

زال با نهایت خوشحالی در حالی که سر خود را از شجاعت بالا گرفته بود به همراه یاران خود به راه افتاد. او چپاری به سوی سام فرستاد که "ای پدر بزرگوار، من دربار منوچهر را با خوشحالی و هدایایی که درخور یک پادشاه می‌باشد، مانند تاج، دستبند، گردنبند و تختی از عاج ترک کرده و به سرعت نزد تو می‌آیم."

آنگاه فردوسی در مورد سایر پهلوانان اسطوره‌ای ایران زمین مطالبی بیان کرده و می‌نویسد که چگونه رستم^۱ پهلوان افسانه‌ای ایران زمین، پس از پیروزی بر افراسیاب پادشاه توران^۲ و تعقیب وی تا مرزهای کشور، به دربار کی‌خسرو^۳ یکی دیگر از شاهان باستانی ایران رسید.

"آنگاه بر آن شدند تا توران را با اسلحه‌های مرگبار، طلاها و تخت‌های گرانبها ترک کنند. اما رستم که به سوی ایران به راه افتاده بود، گنج‌های گرانبهائی به دست آورده بود. آنقدر شتر و اسب داشت که لشکریان نمی‌توانستند برای حمل غنایم اشکال‌تراشی کنند. فریاد شادی ایرانیان، صدای شیپورها و زنگ‌ها به گوش می‌رسید و رستم در کنار هم‌زمان خود با سرعت به جانب ایران در حرکت بود.

وقتی شاه از نزدیک شدن رستم باخبر شد، فریاد شادی از کاخ و خانه‌ها برخاست. صدای طبل پیروزی در آسمان طنین انداخت چرا که پهلوان پهلوانان و کشنده شیرها و ببرها به میهن باز می‌گشت. خوشحالی اهالی خارج از بیان می‌باشد. از بزرگ و کوچک همه در شغف بودند، قلب شاه از شادی به تندی می‌تپید و صدای نیایش او به آسمان‌ها می‌رفت. شاه دستور داد فیل‌ها را آماده کنند. مردم در جشن و سرور بوده و مجلس شراب و رقص در هر گوشه‌ای بر پا بود. صدای طبل و شیپور از همه طرف به گوش می‌رسید. کی‌خسرو کاخ را ترک کرد. فیل‌ها را با شراب شستند و با عطر و زعفران خوش بو کردند. فیل بانان نیم‌تاج به سر و حلقه در گوش داشتند. بین مردم سکه، شراب و زعفران پخش می‌شد و آنها را با مشک و عنبر خوش بو می‌کردند. فریاد شادی مردم از این مرز تا آن مرز ایران به گوش می‌رسید.

هنگامی که تهمت‌ن تاج شاه سربلند را دید و فریاد شادی که جهان را پر کرده بود، را شنید از اسب به زیر آمد و خسرو را دعا کرد. شاه شاهان او را در بغل گرفت و مدتی در آغوش فشرد. از او سوآلاتی در مورد سفر طولانی او کرد. شاه از این پهلوان شیردل تجلیل نمود و دستور داد او را به اسب نشانند. در تمام طول راه دست وی را در دست

۱. نام‌آورترین چهره اسطوره‌ای در شاهنامه و ایران، فرزند زال و رودابه و پدر سهراب که تبار پدری وی به گرشاسپ می‌رسد. او پس از نبردهای فراوان و عبور از هفت‌خوان بالاخره به دست برادرش شغاد کشته شد.

۲. سرزمینی در آن سوی آمودریا که به خوارزم متصل بوده و از طرف مشرق تا تدریجاً آرال امتداد داشت. نام توران از نام تور یکی از سه پسر فریدون، شاه اسطوره‌ای ایران آمده است. فریدون جهان را به سه بخش کرد. توران را به تور، روم را به سلم داد و ایرج را شاه ایران کرد.

۳. سومین شاه کیانی، پسر سیاوش و فرنگیس، نوه کی‌کاوس، او در عدالت و شهامت سرآمد شاهان دیگر کیانی بود. افراسیاب دستور مرگ سیاوش را صادر کرده بود و کی‌خسرو انتقام پدر را از او گرفت.

داشت. شاه به او گفت "چرا این مدت طولانی از ما دور بودی؟ چرا ما را نا آرام کردی؟". رستم در پاسخ گفت "در تمام مدتی که از دربار شاه دور بودم لحظه‌ای احساس راحتی نمی‌کردم". رستم به مدت یک ماه در دربار کی‌خسرو بود و پیاله به دست با وجود خود، شاه و تاج و تختش را خوشحال می‌کرد. داستان نبردهای او دهان به دهان می‌گشت و با ساز و آواز خوانده می‌شد.

رسیدن هیئت‌های مختلف به دربار شاهان باستانی ایران به دفعات در شاهنامه آمده است و قسمت بالا به‌عنوان نمونه‌ای از طرز انجام آن و سبک نگارش فردوسی کافی می‌باشد.

در نوشته‌های یوستی^۱ از طرز برخورد کوروش (۵۵۹ تا ۵۲۹ پیش از میلاد) با فرستادگان ممالک دیگر یاد شده است. شاه هرگز پیاده کاخ را ترک نمی‌کرد و همواره با کالسکه و یا سوار بر اسب از کاخ خارج می‌شد. هرگاه قصد داشت از بنایی به بنای دیگر برود فرش‌های لیدیایی^۲ به روی سنگفرش خیابان پهن می‌کردند. این رسم هنوز هم پابرجاست و شاه هرگز پیاده دیده نمی‌شود مگر هنگامی که در باغ قدم می‌زند.

در تابلوسنگ‌های تخت‌جمشید، همیشه شاه نشسته بر تخت تصویر شده است. او کلاه بلند استوانه‌ای به سر، گوشواره در گوش، زنجیر طلائی در گردن و لباس‌های مادی با چین بسیار بر تن دارد. در دست راست او چوبدستی بلند و در دست چپ او گل حک شده است. در بارعام، شاه چوبدستی خود را پائین نگه می‌داشت. هرگاه کسی بدون اجازه بیش از اندازه به او نزدیک می‌شد، مجازات او مرگ بود.

پاهای شاه در کفش‌های زرد زعفرانی رنگ به روی یک زیرپائی قرار دارد زیرا ارتفاع تخت زیاد بود و تشکچه‌ای و ترمه‌ای روی آن می‌نهادند. ردیف‌هایی از مردان در کنار او تصویر شده‌اند. روبان‌هایی از گل، دور تا دور تابلوسنگ‌ها دیده می‌شود که در قسمت زیر تابلو، به صورت ریش‌ریش تراشیده شده تا نشانی از گلدوزی طلائی پرده تالار و حاشیه آن باشد.

در اطراف کاخ، عده زیادی از دحام می‌کردند. در بین آنها سرداران، امرا، اشراف و نجبا در خارج از تالار، منتظر فرامین شاه بودند. اشخاصی که درخواستی داشتند تقاضای بار می‌نمودند و به همراه نگهبانی به داخل کاخ راهنمایی می‌شدند. در آنجا تقاضای آنها به روی لوحی نوشته شده و به وسیله قاصدی به شاه داده می‌شد. این قاصدان از درباریانی بودند که شاه به آنها اعتماد کامل داشت و از نظرات آنان در پاسخ خود استفاده می‌کرد.

گاهی از ورود ارباب رجوع به دربار شاه جلوگیری می‌شد و پاسخ شاه توسط قاصدان

۱. Justi فردیناند یوستی، تولد ۲ ژوئن ۱۸۳۷، درگذشت ۱۷ فوریه ۱۹۰۷ م، زبان‌شناس، شرق‌شناس و ایران‌شناس آلمانی که چند اثر ارزنده در تاریخ مشرق زمین به ویژه ایران تألیف کرد که نامنامه و تاریخ باستان ایران مهمترین آنهاست.

۲. منطقه‌ای باستانی در غرب آناتولی، پایتخت سنتی لیدیه شهر سارد بود. پادشاه لیدی به منظور مقابله با کوروش بزرگ با فرمانروای اسپارت پیمان دوستی بست. کوروش بزرگ به لیدیه حمله برد و سارد را در سال ۵۴۶ پ م تصرف نمود. با فتح سارد عمر پادشاهی بزرگ لیدی پایان یافت.

ابراز می‌گشت. این قاصدهای مورد اعتماد شاه، به نام چلیبارک^۱ یا امرا خوانده می‌شدند. همان گونه که در تابلوسنگ‌های تخت‌جمشید دیده می‌شود آنها با چوبدستی به نزد فرستاده می‌آمدند. این افراد هنوز هم در دربار شاه ایران و امیر بخارا دیده می‌شوند.

نزدیکترین اشخاص به شاه کسانی هستند که چتر و بادبزن شاه در دست آنهاست و در تمام تابلوسنگ‌ها در پشت شاه حضور دارند. شخصی که بادبزن به دست دارد حشرات را از شاه دور می‌کند. پیشخدمت چتر به دست در تابلوسنگ‌هایی که شاه در داخل تالار نشسته باشد تصویر نشده‌اند. در عوض دو پیشخدمت دیگر دیده می‌شود که یکی ماده خوشبوئی در مقابل شاه گرفته و دیگری کندر و اسپند دود می‌کند.

ارسطو^۲ در مورد دربار ایران می‌نویسد "با شکوه‌تر از دربار کمبوجیه^۳، کوروش و داریوش در جهان وجود ندارد. شاه در شوش یا اکباتان^۴ که تخت او در آنجا قرار دارد، زندگی می‌کند و از نظرها دور می‌باشد. او در قلعه عظیم و باشکوهی با باروئی دایره‌ای و با دروازه‌های بزرگ، غرق در طلا، الکترون (مخلوطی از طلا و نقره) و عاج به سر می‌برد. عده‌ای اشخاص سرشناس و تعدادی زیادی خدمه دور او حلقه زده‌اند. نگهبانان در باروی قصر مستقر هستند.

همچنین اشخاصی به نام چشم و گوش شاه وجود دارد که مردم آنها را ارباب و خدا می‌نامند و شاه از طریق آنها همه چیز را می‌بیند و تمام سخن‌ها را می‌شنود. منشی‌ها دخل و خرج کشور را تحت نظر دارند. گذشته از آنها فرماندهان، سربازان، مأمورینی که سگ‌هایی به همراه دارند، مسئولانی که هدایا را می‌گیرند و رؤسای مشاغل دولتی دور او را احاطه کرده‌اند".

دیاکو^۵ پادشاه مادها که اکباتان پایتخت او بود در میان مادها سنتی بنا نهاد. به دستور او به جز افرادی که او تعیین می‌کرد شخص دیگری حق ورود به دربار را نداشت. با این سنت و با توجه به افتخارات شاهان ایرانی، آنها هم مانند فراعنه مصر، خود را در حد خدایان دانسته و از نظرها پنهان کردند. شاه منشی‌هایی انتخاب می‌کرد و آنها درخواست‌های مردم را به صورت نوشته به او می‌رساندند.

۱. Chiliarch فرمانده یک واحد ۱۰۰۰ نفره در ارتش اسکندر در یونان باستان معادل ژنرال کنونی که از تقسیمات لشکری شاهان هخامنشی به نام هزارآپاتیش اقتباس شده بود. از آنجائی که تاریخ باستان ایران از مورخین یونانی به جای مانده احتمالاً آنها از نام یونانی آن استفاده کرده‌اند.

۲. Aristoteles تولد ۳۸۴، درگذشت ۳۲۲ پ م، از فیلسوفان یونان باستان، شاگرد افلاطون و آموزگار اسکندر مقدونی، او به همراه سقراط و افلاطون از تأثیر گذارترین فیلسوفان یونان باستان می‌باشد.

۳. Kambyses کمبوجیه اول یا کامبیز اول، تولد ۶۰۰، درگذشت ۵۵۹ پ م، نوه چیش پیش، فرزند و جانشین کوروش اول و پدر کوروش بزرگ

۴. یا هگمتانه نام باستانی همدان، پایتخت مادها بود. این شهر از نخستین شهرهای باستانی ایران امروزی است که ما از آن آگاهی داریم. هرودوت این شهر را ساخته دیاکو می‌داند.

۵. Dejoke بنیانگذار دولت ماد، دیاکو ۷ طایفه قوم ماد را متحد کرد. او در سال ۷۰۹ پ م به شاهی رسید و تا سال ۶۵۶ پ م به مدت ۵۳ سال پادشاهی کرد. او شهر هگمتانه را پایتخت خویش کرد و دستور ساخت هفت دیوار تو در تو و استوار را که هر یک به رنگی بودند، داد.

در زمان سلطنت ایشنتویگو^۱ مأمور شراب او ساکاس^۲ مأموریت داشت سفرا را به دربار شاه راهنمایی کند. این مطلب را گزنوفون^۳ در کتاب خود به نام کوروش‌نامه^۴ آورده است. "ساکاس مرد خوبی بود. او اشخاصی را که درخواست بار می‌کردند به دربار شاه راهنمایی می‌نمود. هرگاه شخص بیش از اندازه به شاه نزدیک می‌شد، او را از تالار اخراج می‌کرد". او در جای دیگری می‌نویسد زمانی که کوروش در ماد میهمان هوخشتره^۵ بود سفیری از هند به ایران رسید. "وقتی کوروش با تمام قشون خود خارج از پایتخت بود قاصدی از جانب هوخشتره آمد و پیام داد که هیئتی از هند آمده و او باید سریعاً مراجعت کند. قاصد گفت "من شما را می‌برم. یکی از لباس‌های زیبای هوخشتره را بپوشید زیرا او می‌خواهد که شما هنگام ورود در کمال شکوه و جلال باشید".

پس از اینکه گزنوفون شرح می‌دهد که چگونه کوروش به همراه لشکر خود به سمت کاخ حرکت نمود ادامه می‌دهد "کوروش با لباس ایرانی ساده‌ای نزد هوخشتره آمد. وقتی چشم شاه به او افتاد، از شتاب او شاد شد اما از دیدن او در آن لباس راضی نبود. او گفت "سفرای هند با دیدن تو در این لباس ساده چه فکر می‌کنند؟ آرزوی من آن بود که آنها تو را در کمال شکوه و عظمت ملاقات کنند. افسوس که تو پسر خواهر من، با این ظاهر با آنها ملاقات می‌کنی". کوروش از او سؤال کرد "آیا تو سرعت آمدن مرا به آمدن با لباس فاخر ترجیح نمی‌دهی؟".

آنگاه هوخشتره دستور داد سفیر وارد شود. وقتی سفیر وارد شد گفت "پادشاه ما، هیئت ما را اعزام کرده تا از علت جنگ بین شما و آشورها^۶ آگاه شود. ما پس از ملاقات شما به دربار آشورها خواهیم رفت و همین سؤال را از شاه آنها خواهیم نمود. آنگاه شاه ما پس از تحقیق و مقایسه گفته‌های شما، به کشوری که به آن تجاوز شده کمک خواهد نمود".

گزنوفون پس از چند صفحه ادامه می‌دهد که کوروش سفیری به دربار هند ارسال کرد. سفیر در دربار هند گفت "ای پادشاه هند، کوروش مرا به خدمت شما اعزام کرده تا ۱. Astyage پسر هوخشتره و واپسین پادشاه ماد که از ۵۸۵ تا ۵۵۰ پ م شاهی می‌کرد. در زمان او کوروش انشانی بعدها کوروش بزرگ یکی از والیان مادها بود که پس از سه سال جنگ، پادشاهی ماد را از میان برداشت و هگمتانه را تسخیر کرد.

۲. Sakas

۳. Xenofon تولد ۴۳۰، درگذشت ۳۵۵ پ م، تاریخ‌نویس و سیاستمدار یونانی، از شاگردان سقراط که به خدمت ارتش یونان در آمد. او در نبرد کوروش اول علیه برادرش اردشیر دوم شرکت داشت و اتفاقات این جنگ و وقایع فرماندهی خود را ثبت نمود. نوشته‌های معروف او عبارتند از آناباسیس که شرح لشکرکشی کوروش اول است و کوروش‌نامه یا زندگی‌نامه کوروش بزرگ در هشت کتاب می‌باشد.

۴. Cyropedia

۵. Cyaxares هوخشتره، دوره حکومت ۶۲۵ تا ۵۸۵ پ م، چهارمین و تواناترین شاه ماد و اولین پادشاهی که یک سلطنت سراسری را در ایران تشکیل داد و مادها را به عنوان یک قدرت مهم جهان آن زمان مطرح کرد. فارسی شده نام او از زبان یونانی کی‌خسرو شده است.

۶. Assyrr نام سرزمین و ملتی قدیمی که در بخش میانی رود دجله و کوهستان‌های مجاور آن قرار داشت و پیش از سال‌های ۱۸۰۰ پ م یکی از استان‌های کشور بابل بود.

به شما اطلاع دهم که او تا رسیدن نیروی تازه‌ای از ایران به کمک مالی شما احتیاج دارد. اینک شما هر مقدار که می‌توانید کمک کنید. اگر اهورامزدا یاری کند و او در این نبرد پیروز شود، از کمک امروز خود پشیمان نخواهید شد." پادشاه هند، هیئتی را با کمک مالی فراوان به دربار کوروش فرستاد. سفیر به کوروش گفت "شاه ما از شما تشکر می‌کند که خواسته خود را با او در میان گذاشته‌اید. او می‌خواهد دوست و همپیمان ابدی شما باشد. از اینرو مقداری پول برای شما ارسال کرده و هرآینه ضرورت دیگری بود، ما را مطلع نمائید. ما مأموریت داریم خواسته‌های شما را عملی نمائیم". پس از بیان این سخنان کوروش آنها را به غذا دعوت کرد.

تجملی که سال‌های بعد در دربار شاهان ایران به چشم می‌خورد بدون شک فقط گوشه‌ای از شکوه و عظمت دوران کوروش می‌باشد. وقتی او کاخ خود را برای قربانی کردن در راه خدایان ترک می‌کرد، در آخر قطار هدایا، آتش مقدس در سینی بزرگی حمل می‌شد. پس از آن کوروش، نشسته بر کالسکه با عمامه بزرگ و لباسی از جنس حریر بنفش با نوار سفید که فقط خاص پادشاهان بود حرکت می‌کرد. ساق‌های وی با ساق‌بندی محافظت می‌شد و از روی آن شلواری از پارچه‌های نفیس می‌پوشید. نیم‌تاجی مزین به سنگ‌های قیمتی زینت‌بخش عمامه او بود. دست‌های او از آستین خارج می‌شد.

در کنار او اربهران که مرد بلند قامت ولی اندکی کوتاه‌تر از شاه بود می‌ایستاد. شاید زیر پای شاه سکونی قرار می‌دادند تا او بلندتر جلوه کند. همه باید در مقابل او تعظیم می‌کردند. شخصی مأمور بود هنگام رسیدن شاه علامت بدهد تا مردم خم شوند. شاید هم آنها از ظاهر باشکوه کوروش و عظمت همراهان او خم می‌شدند. البته سابقاً رسم نبود که هنگام حرکت کوروش مردم تعظیم کنند.

هنگامی که کوروش با اربه کاخ را ترک می‌نمود ۴ هزار نیزه دار در مقابل و ۲ هزار در هر طرف کالسکه حرکت می‌کردند. ۳۰۰ پرچمدار سوارکار، مسلح به نیزه همراهان دائمی او بودند. پشت سر سواران ۲۰۰ اسب با رکاب و دهنه طلایی و زیرانداز راه راه حریر، او را همراهی می‌نمودند. سپس سربازان در گروه‌های ده هزار نفری یکی پس از دیگری حرکت می‌کردند. تمام طول مسیر بسته می‌شد و مردم برای تماشا و دعای خیر در اطراف مسیر اجتماع می‌کردند.

هیچ‌کس حق نزدیک شدن به شاه را نداشت. اگر شخصی پیشنهادی داشت باید به دوستان شاه مراجعه می‌کرد و شاه به آنها گفته بود "اگر اشخاص موضوعی را به شما گوشزد کنند ولو آنکه برای شما چندان مهم نباشد به سخن آنها گوش فرا دهید. اگر شخصی در خواست منطقی داشت سریعاً به من اطلاع دهید تا پس از مشورت به درخواست او رسیدگی نمایم".

مراجعه مردم عادی به دربار برای خواسته‌های خود که از شاهان سابق به یادگار مانده، هنوز هم مرسوم است. حتی هنگام حرکت شاه در هوای آزاد هم مردم تقاضائی دارند. من به کرات دیدم که هنگام سوارکاری ناصرالدین شاه، زنان فقیر ایلات یا گداها به

او نزدیک شده و او را دعا می‌کردند. در این حال شاه توقف کرده با آنها صحبت می‌کرد تا از علت ناراحتی آنان آگاه گردد. اگر شخصی مشکل مالی داشت، چند سکه به او می‌داد و اگر در حق او ظلمی شده بود وی را نزد صدراعظم می‌فرستاد تا او مشکل شخص را حل کند.

جای بسی تعجب است که انجام این رسوم که از ۲۴۰۰ سال پیش به جای مانده هنوز هم بدون کم و کاست ادامه دارد. تعجب ما آنگاه بیشتر خواهد شد که بدانیم در طول این ایام چه تاخت و تازهایی که در ایران انجام نگرفته است. با این وجود، هنوز هم این سنن پابرجا می‌باشند. ایرانیان بیش از هر ملتی سرد و گرم حوادث روزگار را چشیده‌اند و تاراج‌گران تمامی گوشه‌های کشور را مورد هجوم قرار داده‌اند. دین آنها با دین جدیدی جایگزین شده و اعراب و مغول‌ها سالیان سال کشور آنها را تحت سلطه خود داشته‌اند. تمامی آثار دوران با عظمت هخامنشی بارها زیر پا گذاشته شده‌اند.

با توجه به تابلوسنگ‌های باستانی، مردم هنوز همانند زمان خشایارشا و داریوش زیبا می‌باشند. اکثر ایرانیان بینی بلند و صاف و ریش بلند یک دست دارند. بدون شک مقدار زیادی از رسوم باستانی ایرانیان هنوز برجای مانده، به ویژه آن نکاتی که به گونه‌ای به آب و هوا و شرایط طبیعی مربوط می‌شود. حتی در این مورد هم تابلوسنگ‌های تخت‌جمشید به کمک ما می‌آیند. از آنجائی که شاه چهره اصلی این تابلوها می‌باشد، مقایسه طرز زندگی شاهان در دربار هخامنشیان و قاجار و زندگی مردم عادی آنها کار ساده‌ای می‌باشد.

به مواردی که در بالا به آنها اشاره شد باید این مورد را هم اضافه کرد که وقتی شاه در تهران با کالسکه از قصر خارج می‌شود همواره ۵۰ فراش با لباس‌های سرخ رنگ و چوب‌دستی، برای باز کردن راه از میان مردمی که به تماشای شاه ایستاده‌اند در مقابل او می‌دوند. هنگام جشن‌های عمومی، مسابقات سوارکاری و بازدید از سربازان هم شرایط این‌گونه است. فراش‌ها از زمان کوروش به یادگار مانده‌اند.

زمانی که کوروش قصد خروج از کاخ را داشت، پرچمداران و نیزهداران در اطراف مسیر او صف می‌کشیدند. هیچ‌کس حق عبور از این سربازان را نداشت. در آن زمان هم تعدادی مأمور با ترکه‌ای در دست برای اجرای نظم در کنار شاه حرکت می‌کردند.

هنگامی که ناصرالدین شاه برای تفریح یا شکار می‌رود از نزدیکان و دوستانی که با انجام عملی او را خوشحال کرده‌اند دعوت می‌شود او را همراهی کنند. گزنفون می‌نویسد "وقتی کوروش قربانی می‌کرد، از دوستان خود که در غیاب وی دربار را با انجام عملی سربلند کرده بودند دعوت می‌کرد برای صرف غذا در کنار او حضور داشته باشند".

در اعیاد مختلف، به ویژه جشن سال نو، شاه به اعیان، اشراف، والیان و لایات و سفرای آسیائی یک دست لباس نو به نام خلعت می‌دهد. این رسم هم از زمان کوروش به یادگار مانده است. بنا به روایت گزنفون وقتی او از کاخ خود خارج می‌شد برای سربلندی درباریان به اعیان و اشراف لباس‌های مادی می‌داد. شاه تعدادی از این لباس‌ها به رنگ‌های بنفش، قهوه‌ای، آجری، قرمز و سایر رنگ‌ها به خیاط‌ها سفارش می‌داد و در این مورد

هرگز صرفه‌جویی نمی‌نمود. بدین ترتیب درباریان او همواره لباس‌های نو و فاخر به تن داشتند. او همیشه به اطرافیان خود سفارش می‌کرد "مثل من خود را زیبا کنید".
 وقتی خشایارشا (۴۸۶ تا ۴۶۵ پیش از میلاد) در تسالی^۱ ۳۰۰ هزار سرباز را تحت فرماندهی مردونیه^۲ به جا گذاشته به آسیا گریخت هییتی از اسپارت^۳ وارد محوطه^۴ او شد. هردوت^۴ در این مورد می‌نویسد "زمانی که مردونیه سپاه خود را آماده می‌کرد، خشایارشا هنوز در تسالی بود. از دلفی^۵ دستوری به لاسدمونی‌ها^۶ رسید که به خاطر مرگ لئونیداس^۷ تا جایی که می‌توانند از شاه خسارت دریافت کنند. اسپارت‌ها سریعاً نماینده‌ای ارسال کردند که در تسالی به شاه رسید. سفیر به خدمت شاه در آمد و گفت "ای پادشاه مادها، لاسدمونی‌ها و هراکلیدهای^۸ اسپارتی از شما خسارت می‌خواهند زیرا شما پادشاه آنان لئونیداس را هنگام دفاع از یونان^۹ به قتل رسانده‌اید". شاه تبسمی کرد و قدری تأمل نمود. پس از مدتی به مردونیه اشاره کرد و گفت "مردونیه جریمه‌ای را که لایق آنهاست پرداخت خواهد کرد". سفیر این سخن را پذیرفت و مراجعت کرد".

میهمانی‌هایی که شاهان ایران باستان به افتخار ساتراپ‌ها، اعیان و اشراف ترتیب می‌دادند بنا به نوشته استر بسیار باشکوه و با عظمت بود. او می‌نویسد "زمانی که اخشورش در شوش به تخت شاهی جلوس کرد در سال سوم پادشاهی خود، جشنی به افتخار ساتراپ‌ها ترتیب داد. مردان قدرتمند ماد، ثروتمندان و والیان کشور وسیع ایران به دور او اجتماع کردند. او ثروت‌های مملکت را به آنان نشان داد تا آنها به اقتدار او پی‌برند. این جشن ۱۸۰ روز طول کشید. وقتی ایام شادی به پایان رسید شاه جشنی به مدت ۷ روز در باغ‌های پایتخت خود، شوش، به افتخار تمام مردم سرزمین خود برگزار نمود. پرده‌های نخی و

۱. Thessalin ایالتی در مرکز یونان در غرب سلسله جبال پند و شرق دریای اژه که کوه المپ، اقامتگاه زئوس خدای خدایان اساطیری یونان باستان در این منطقه واقع شده است.
۲. Mardonios داماد داریوش و فرمانده سپاه خشایارشا در نبرد ترموپیل در سال ۴۸۰ پ م، گفته می‌شود او خشایارشا را مجبور به لشکرکشی به یونان کرد تا خود والی آنجا گردد.
۳. یا لاسدمون، شهر باستانی در ساحل رود اوروتاس در شبه‌جزیره موره در یونان، مرکز و پایتخت ناحیه لاکونیا که اهالی آن جنگجویان برجسته‌ای در یونان باستان بودند.
۴. Herodotus تولد ۴۸۴، درگذشت ۴۲۵ پ م، نخستین تاریخ‌نگار یونانی که آثارش تا زمان ما باقی مانده است. هردوت سفرهای متعددی به ممالک مشرق‌زمین کرده و تحقیقات خود را در مورد احوال و تاریخ این کشورها نوشته است.
۵. Delfi معبد ستایش آپولو خدای نور، خورشید، حقیقت، دارو و ... واقع در دره فوسیس در یونان
۶. Lakedemoni هومر و هردوت اسپارت‌ها را در یونان باستان به این نام می‌خواندند.
۷. Leonidas به معنی فرزند شیر، فرزند آناکساندرید و شاه اسپارت، پادشاهی از ۴۹۰ تا ۴۸۰ پ م وی نژاد خود را به هرکول می‌رساند. در لشکرکشی خشایارشا به یونان در نبرد ترموپیل در سال ۴۸۰ پ م از بهترین فرماندهان سپاه اسپارت بود که با شجاعت و فداکاری بسیار جنگید. سرانجام همه به جز یک نفر به نام فیلیپیدس در گردنه ترموپیل کشته شدند.
۸. Heraklid واژه هراکلیدی در تاریخ اساطیر یونان باستان به فرزندان هرکول اطلاق می‌شد
۹. Hellas نام یونان در زبان یونانی.

پنبه‌ای با پارچه‌های آبی سیر که ریش ریش‌های سفید و سرخ داشت، از حلقه‌های نقره‌ای محوطه و حتی از ستون‌های مرمرین کاخ آویزان بود. به روی کفپوش‌های مرمرین سبز، سفید، زرد و سیاه رنگ تالار، صندلی‌هایی از طلا و نقره قرار داشت. جام‌ها همه از طلا بودند. شراب‌های عالی که لایق شاهان بود به میهمانان تعارف می‌شد. شاه دستور داده بود که همه مدیران در کاخ آنگونه که می‌خواستند عمل کنند". (کتاب استر)

آنگاه او راجع به عظمت دربار اخشورش می‌نویسد. میز شاه نه تنها به خاطر ظروف طلائی و نقره‌ای معروف بود بلکه غذاهای کمیاب و خوشمزه وی هم با سایر غذاها تفاوت داشت. تمامی درباریان و خدمتکاران پر تعداد از انواع و اقسام خوردنی‌ها استفاده می‌کردند. عظمت دربار وی به اندازه‌ای بود که در مورد آن، ضرب‌المثل‌هایی در آسیا و حتی اروپا بر سر زبان‌ها بود. قیمت لباس شاه را یونانیان ۱۲ هزار تالانت^۱ برآورد می‌کردند. او حتی در لشکرکشی‌های خود مقداری از ثروت دربار را به همراه می‌برد.

پس از مرگ مردونیه و شکست ایرانیان در پلاته^۲ لشکریان وی پراکنده شدند. یونانیان به اطراق وی حمله برده و غنائم بی‌نظیری باارزشی افسانه‌ای به دست آوردند. هرودوت در این مورد می‌نویسد "پوسانیاس^۳ دستور داد هیچکس به غنائم دست نزند و از هلوته‌ها^۴ خواست تمامی آنها را جمع‌آوری کنند. آنها در قرارگاه لشکر ایران به چادری برخوردارند که پر از طلا و نقره بود، حتی تختخواب‌ها روکش طلائی داشت. جام‌ها و پیاله‌های شراب از طلا بود. طلاها و نقره‌های این چادر درون کیسه‌ها با چند گاری حمل شد. زنجیرهای طلائی و نقره‌ای به دست و گردن اجساد سربازان بود. حتی شمشیر تعدادی از آنها طلائی بود. هیچکس به لباس‌های قیمتی آنها توجهی نمی‌کرد. مأمورین تا می‌توانستند اشیاء قیمتی کوچک را در لباس‌های خود پنهان می‌کردند اما اشیاء بزرگ را تحویل می‌دادند تا صورت برداری شود. بدین ترتیب اژه‌ای‌ها به ثروت هنگفتی دست یافته و حقوق مأمورین را با سکه‌های طلا پرداخت کردند، آنگونه که آنها سکه‌های مس باشد. اما در مورد پوسانیاس استثنائی قائل شدند و ده در صد از تمامی غنائم حتی از زن‌ها، اسب‌ها، شترها و سایر غنائم به او داده شد".

۱. Talant بالاترین واحد وزن برای توزین سکه در یونان باستان، یک تالانت سکه نقره ۲۶ کیلو وزن داشت. هر تالانت ۶۰ مینا و هر مینا ۶۰ سیکل بود. از این واحد وزن بابلیان هم استفاده می‌کردند.

۲. Plat شهری باستانی در جنوب شرق یونان در منطقه بوآتین در جنوب تب و محل نبرد پلاته بین متحدان یونانی به رهبری اسپارت‌ها و سپاه ایران به فرماندهی مردونیه در سال ۴۷۹ پ م که با پیروزی یونانیان و مرگ مردونیه پایان یافت و جنگ‌های پارس و یونان سرانجام گرفت. از دلایل شکست ایران یکی ضعف سپردفاعی سپاه و دیگری خیانت آرتاباز سردار ایرانی به‌مردونیه به‌دلیل کدورت شخصی بود.

۳. Pausanias برادر زاده لئونیداس که پس از لشکرکشی خشایارشا به یونان در نبرد دوم در سال ۴۷۹ پ م در پلاته فرماندهی سپاه اسپارت را به عهده داشت. او پس از اتهاماتی در مورد همکاری با ایرانیان به معبدی پناه برد. یونانیان برای حفظ حرمت معبد به آنجا حمله نکردند اما دور معبد را دیواری کشیدند و او از گرسنگی درگذشت.

۴. Helot اهالی قسمتی از یونان باستان که به کار کشاورزی پرداخته و پایین‌ترین طبقه جامعه را تشکیل می‌دادند.

در این کتاب به موضوع دیگری هم اشاره می‌شود. "وقتی خشایارشا از یونان گریخت، همه چیز چادر خود را به مردونیه داد. پوسانیاس هنگام ورود به چادر مردونیه مشاهده کرد که چادر با طلا و نقره آذین‌بندی شده و پر از لباس‌های گران‌بهاست. حتی صندلی‌های راحتی هم روکش طلائی داشته و پتوها و ملافه‌ها از جنس پارچه‌های کمیاب بود. پوسانیاس از نانوا و آشپز مردونیه خواست یک وعده غذائی که برای وی می‌پختند را فراهم کنند. وقتی غذا آماده شد پوسانیاس با دیدن انواع غذاها و میز که با سرویس طلائی آراسته شده بود به عظمت دربار شاه ایران پی‌برد. محض شوخی به آشپز خود گفت یک وعده غذای لاسه‌دمونی مهیا کند. وقتی غذا آماده شد تفاوت این دو میز خیلی زیاد بود. پوسانیاس فرمانده قشون یونان را خواست و میزها را به او نشان داد و گفت "یونانیان، از شما خواستم که شاهد باشید و دیوانه‌گی این سپاه‌مدار را نظاره کنید. کسانی که چنین غذائی می‌خورند آمده اند تا یک لقمه نان ساده ما را از ما بگیرند."

پادشاهان سابق ایران آنچنان غرق در ناز و نعمت بودند و با چنان عظمتی زندگی می‌کردند که تصور می‌شد بسان خدایان باشند. از زیردستان خود انتظار داشتند که با آنها به گونه خدایان رفتار کنند. جوستینوس^۱ می‌نویسد، این مسئله در مورد اردشیر^۲ کاملاً صدق می‌کرد.

کنون^۳ آتنی به فرماندهی نیروی دریائی ایران انتخاب شده بود اما "سربازان علیه وی شورش کردند و او مجبور شد حقوق آنها را قطع کند. سربازان حقوق خود را طلب می‌کردند زیرا در شرایط بد تحت فرمان او خدمت کرده بودند. کنون توسط نامه چندین بار با شاه تماس گرفت اما به جایی نرسید و مجبور شد شخصاً برای دیدن شاه به پایتخت برود ولی درباریان موانعی بر سر راه وی قرار دادند و او موفق به دیدار شاه نشد. آنها وحشت داشتند که او مطابق آداب، سنت و احترامات دربار ایران با شاه برخورد نکند. او مجبور شد توسط قاصدانی با شاه تماس بگیرد". از این داستان نتیجه‌گیری می‌شود که حتی فرمانده و الامقامی همچو کنون هم موفق به دیدار شاه نمی‌شد مگر آنکه به مراسم مرسوم در دربار ایران عمل می‌کرد.

در این قسمت علاقه دارم قدری راجع به دو هیئت اعزامی به خدمت اسکندر کبیر هنگام لشکرکشی به سغد^۴ جملاتی بنویسم. "هیئتی از سکاها^۵ در پاسخ هیئت اسکندر به

۱. Justinus مارکوس جونیانوس جوستینوس، تاریخ نگار رومی در قرن سوم میلادی
۲. Artaxerxes اردشیر یکم، پسر خشایارشا ملقب به اردشیر درازدست، پنجمین پادشاه هخامنشی، سلطنت از ۴۶۵ تا ۴۲۴ پ م، او پس از مرگ پدر و قتل برادرش که جانشین قانونی خشایارشا بود، به دست اردوان فرمانده گارد محافظ شاه بر تخت شاهی نشست. یونانیان وی را با لقب درازدست می‌خواندند.
۳. Konon دریانورد آتنی که از ۴۴۴ تا ۳۹۲ پ م زندگی می‌کرد.
۴. Sogdiana منطقه ای در شرق ایران به مرکزیت سمرقند که سال‌ها جزئی از خاک ایران بود و در سال ۳۹۹ پ م به دست اسکندر فتح شد. سغد به دلیل قرار داشتن در جاده ابریشم اهمیت فراوانی داشت.
۵. Skyt ناحیه‌ای قدیمی که از شرق دریای سیاه تا آسیای مرکزی را دربر می‌گرفت، از قرن ۸ پ م تا قرن ۲ م سکاها، قومی ایرانی‌تبار که به زبان‌باستانی ایران صحبت می‌کردند، در آن سکونت داشتند.

خدمت او رسید. پادشاه سکاها هنگام رسیدن سفیر اسکندر، دار فانی را وداع گفته بود و برادر وی شاهی می‌کرد. هیئت اعزامی سکاها وظیفه داشت به اسکندر ابلاغ کند که آنها آماده‌اند از او پیروی نمایند. آنها از طرف شاه خود هدیایی برای اسکندر به همراه داشتند که برای خود آنها بی‌اندازه ارزشمند بود و نشان از دوستی با اسکندر داشت. گذشته از آن پادشاه سکاها پیغام داده بود که او دختر خود را به اسکندر داده و از فرامین وی اطاعت خواهد نمود. اینها نشان از علاقه وی به اسکندر بود. اگر اسکندر علاقه‌ای به ازدواج با دختر وی نداشت می‌توانست او را به عقد یکی از سرداران بزرگ خود در آورد. او حاضر بود که به خدمت اسکندر رفته و شفاهاً در این باره با او صحبت کند. در این موقع فاراسمان^۱ پادشاه خوارزم^۲ هم با ۱۵۰۰ سوارکار به خدمت اسکندر رسید و گفت سرزمین او در مجاور ملت کلش^۳ و کشور زنان آماسون^۴ قرار دارد. اگر اسکندر هنگام حمله به کلش یا آماسون در ساحل دریای سیاه^۵ احتیاج به کمک داشته باشد او می‌تواند راهنمای او شده و احتیاجات قشون وی را برطرف کند. پاسخ اسکندر به فرستاده سکاها جدی بود. او گفت که این رسوم عهود گذشته بوده و دیگر کارائی نداشت. پاسخ او در مورد ازدواج با دختر شاه سکاها منفی بود و اسکندر آن را در شأن خود نمی‌دانست اما به فاراسمان گفت که با کشور او پیمان دوستی می‌بندد".

حتی فرستادگانی از کشور خود اسکندر هم به دربار او می‌آمدند. "پس از ورود او به بابل فرستاده کشور یونان به خدمت او رسید اما در مورد خواسته‌های او چیزی نوشته نشده است. احتمال دارد که برای عرض تبریک کشورگشائی‌های وی به ویژه فتح هند آمده باشد. او مراجعت اسکندر از آن پیروزی‌ها را تبریک گفت. اسکندر هیئت را با احترام به حضور پذیرفت و پس از شنیدن سخنان آنها، سفیر را به یونان باز پس فرستاد و تمامی مجسمه‌هایی را که خشایارشا از یونان تا بابل، پاسارگاد، شوش و سایر نواحی آسیا به غنیمت برده بود، بوسیله آنها به یونان ارسال کرد".

به نظر می‌رسد سخن در مورد سفرائی که به دربار شاهان پر قدرت ایران باستان اعزام شده بودند به همین چند مورد کفایت کند. در مدت پادشاهی سلسله‌های پارت و ساسانی، ایران پیشرفت زیادی نکرد و حتی در مدت‌های طولانی پسرفت هم داشت. پادشاهان این دو سلسله، ایران را مانند زمان هخامنشیان به ترقی نرساندند. خسرو انوشیروان (۵۷۸-۵۳۱ میلادی) مانند پادشاهان هخامنشی فرستادگان کشورهای دیگر را به حضور

۱. Pharasmanes

۲. Khorasmin از ساتراپ‌های هخامنشی که پیش از سال ۵۲۲ پ م به تسخیر آنان درآمد و ساتراپ پارت بر آن حکومت می‌کرد اما در زمان داریوش سوم کشور مستقلی شد.

۳. Kolch کشوری در شرق دریای سیاه و در مجاورت قفقاز در گرجستان و آذربایجان کنونی

۴. Amason در داستان‌های اساطیر یونان ملتی بود که زنان در آن حکومت می‌کردند و مردان بردگان آنها بودند. گفته می‌شود زنان برای تیراندازی بهتر با کمان، سینه راست خود را می‌پربندند. آنها در نبرد تروا در افسانه هومر به اهالی شهر کمک کردند.

۵. Euxin نام دریای سیاه در ادبیات یونان باستان

می‌پذیرفت. او نشسته بر تخت شاهی در تالار عظیمی در کاخ تیسفون که هنوز هم شکوه و عظمت خود را در کنار دجله حفظ کرده، در میان تمامی درباریان با آنها ملاقات می‌کرد و شخصاً باغ‌ها و مستحکات آن را به سفرا نشان می‌داد. اما او مانند شاهان پیشین ایران زمین، به آنها به دیده حقارت می‌نگریست.

آخرین زمان عظمت ایران باستان در دوره ساسانیان بود. هنگام سلطنت آخرین پادشاه این سلسله یزدگرد سوم^۱، (۶۳۲ تا ۶۵۱ میلادی) اعراب به ایران حمله کردند و با شعار "یا به دین ما بگروید و یا جزیه بدهید و برای جنگ آماده شوید" و "مردان من به جنگ و شهادت همانقدر علاقه دارند که تو به زندگی و خوشی داری" از یک گوشه کشور پهناور ایران تا سرحدات دیگر تاخت و تاز نمودند. بالاخره در سال ۶۳۵ میلادی ایران به دست اعراب افتاد. در زمان خلافت عثمان کل ایران و هند تا سرحد رود آمودریا تسخیر شد. در اینجا تاریخ باستانی ایران با عظمت را با فراز و نشیب‌های آن به پایان می‌برم. عظمت ایران باستان و افتخارات آن اگر چه قابل ستایش است اما آن چنان که تاریخ‌نویسان و سیاحان جدید نوشته‌اند در زمان ما فقط به ظاهر آن بسنده شده است.

۱. آخرین پادشاه ساسانی که در سال ۶۳۲ م به تخت شاهی نشست. پدرش شهریار، فرزند خسرو پرویز و مادرش یک زن ساده غیردرباری بود. چون کسی را از خانواده شاهی نیافتند به‌ناچار او را بر تخت نشانند. در زمان او با حمله اعراب به ایران این سلسله پادشاهی که ۴۲۷ سال بر ایران سلطنت کرده بود از میان برداشته شد. او در سال ۶۵۱ م به دست آسیابانی به قتل رسید.